

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این بحثی که الان مطرح است، اخذ اجرت بر واجبات است، لکن خب بعضی از صورش بالخصوص چون در روایات وارد شده، خب عده‌ای هم از اصحاب اینجا متعرض شدند، منها شرایع مثلاً، چون شرایع اصل بوده، بعد هم آقایان آوردند. البته خواهیم گفت که یعنی به این صورتش اینجا مطرح شده است.

و این بحث هم سابقاً در بحث رشوه به یک مناسبتی گذشت. حالا این دو تا بحث یک جامعی پیدا کردند در قاضی.

عرض کردیم ما در محور بحثی که الان محور اول بحث بود نقل اقوال بود. گفتیم اجمالاً نقل اقوال خوب است، لکن باید به یک نحو فنی باشد که آثار خاصی بر آن بار بشود.

محور دوم بحث را از دیروز وارد شدیم و آن اینکه اصولاً خود تحلیل مسئله و اوایل ظهور مسئله این چجوری بوده و از چه راهی وارد شده و چه برخوردهایی با آن شده است؟

عرض کردیم یکی از مسائلی که خود مسئله قرآنی بوده اساساً، عده‌ای از واجبات بوده که از همان اول هم رویش بحث شده، هم بحث صغروی شده و هم بحث کبروی شده است. مراد من از بحث صغروی مثلاً تحمل شهادت واجب است یا نه؟ به شما بگویند آقا بیا شاهد باش این مطلب را. آیا تحمل شهادت واجب است یا نه؟ چون ظاهر آیه مبارکه این است: (ولا یأب الشهداء الا ما دعوا)، اینجا لا یأب الشهداء الا ما دعوا، تقریباً سه تا تفسیر دارد: یکی لا یأب الشهداء در تحمل، یکی اینکه لا یأب الشهداء در اداء.

در روایات ما چند تا روایت داریم که در تحمل است. مراد از لا یأب الشهداء در تحمل است. اما خب عده‌ای از اهل سنت از تابعین بیشتر دیگر اسم نمی‌برم چون این بحث را نمی‌خواهم الان وارد بشویم، این را زدند به مقام اداء چون گفتند شهداء فرض شده، و لا یأب الشهداء، یعنی فرض شده که این شاهد است دیگر، اگر فرض شده شاهد است، معنا ندارد تحمل باشد، چون تحمل یعنی برود شاهد بشود، به او می‌گویند بیا شاهد بشو، این فرض این است که شاهد هست، صدق شاهد، فلذا این مقام، مقام اداء است. اما در روایات ما آمد که نه یعنی بعبارة اخری استعمال شهداء در اینجا مجاز است، یعنی کسی که صلاحیت شهادت دارد. یا کسی که بعد از تحمل شاهد می‌شود. چون آیه بعدی دارد (و من یکتّمها فانه اثم قلبه) این یکتّمها را زدند به ادای شهادت.

و یک قول سومی هم هست و لا یأب الشهداء به هر دو بخورد، هم تحمل هم اداء. پس مجموعاً سه تا احتمال در آیه مبارکه هست. البته خب باز بحث دیگری راجع به مسئله حکم مشهور در روایات ما که مسلم است وجوب گرفته شده، در میان اهل سنت عده‌ای استحباب فهمیدند و لا یأب الشهداء را استحباب....

س: واستشهدوا...

ج: آن واستشهدوا، ما

س: این همان تحمل را می‌رساند

ج: واستشهدوا که ما یعنی وظیفه ما، فرض کنید ما می‌خواهیم یک ورقه‌ای بنویسیم ما شاهد بگیریم. نه بحث سر شاهد است که حضورش واجب است یا نه؟ این طرف و آن طرف.

و اشهدوا ۳:۳۵ عدل منکم، در باب طلاق. در باب طلاق، مطلق شاهد بگیرد دو تا شاهد عدل، انما الکلام شاهد برایش حضورش واجب است یا نه؟

پس یک در آیه مبارکه (ولا یأب الشهداء) آیا مراد تحمل است؟ مراد اداء است؟ دو قول، مراد هر دو است؟ هم تحمل هم اداء. این هم در میان تابعین داریم. دیگر چون این بحث قضاء است وارد نمی‌شویم.

و علی کل تقدیر آیا و لا یأب الشهداء وجوب است؟ در روایت ما این طور است، وجوب است. و یا ندب است؟ به من می‌گوید می‌خواهم طلاق بگیرم تو شاهد باش، خب نمی‌خواهم بیایم، الزامی که برای من ندارد، می‌گوید شاهد بشو، نمی‌خواهم. در اداء ممکن است بگوئیم چون من شهادت دارم، شاهد بودم، بروم اداء بکنم نزد قاضی. و طبعاً طبیعتاً همان طور که مرحوم شیخ هم در آخر بحث در وقت عبارت ایشان را خواندیم در روز اول، عده‌ای هم تفصیل قائلند که اگر شهادت متوقف بر کاری نیست، مثلاً اگر می‌خواهد شاهد بشود باید بیریمش تهران، سوار ماشین بشود، بگوید آقا من نمی‌آیم فاصله دارد و پول می‌گیرم برای قطع مسافت و اینها پول می‌گیرم، اما اگر نکته‌ای ندارد نه، آن واجب است برایش.

حالا به هر حال یک مقداری بحث‌های آنجا است. یکی هم قاضی. این دو تا ان تحکم بین الناس بالحق، این دو تا از همان اول محل کلام واقع شده است. و دیروز یک روایتی را از کتاب دعائم الاسلام خواندیم. این روایت فعلاً در مصادر ما موجود نیست. یک بار دیگر این

روایت را، من دیروز ناقص خواندم، دیگر حالا نمی خواستیم خیلی متعرض بشویم، سابقاً هم یک مقدار متعرض بحث قضاء شدیم در بحث رشوه، اگر آقایان یادشان می خواهند مراجعه بکنند، در بحث رشوه یک مقداری متعرض شدیم. و روایاتی که در باب اجر قاضی یا رزق قاضی یا اجر القضاة آمده یک مقداری را مرحوم این در این کتاب جامع الاحادیث در باب ۱۰ از ابواب ما یکتسب آورده، این را من اشاره کردم. چون تعجب است ایشان تقدم اشاره به آن نکرده، خیلی عجیب است، چون غالباً در ذیل باب تقدم یأتی می نویسند. این در این تقدم ننوشته که آنجا گذاشته، این را خب به هر حال اضافه بفرمایید. حالا شاید چاپ دیگری باشد، نمی دانم حالا آقایان نگاه کنند بعضی از این چاپ هایی که شده باب ۱۵ از ابواب قضاء، باب ۱۵ در باب ما ورد فی رزق القاضی، ...

این را گفتند چاپ های تازه شده که بعضی از اخطاء این چاپ در آن برطرف شده است.

علی ای حال اگر نگاه کنید در این جلد ۳۰ از این چاپی که من دارم جلد ۳۰ است. ابواب القضاء من له الحكم، باب ۱۵ آن، ایشان آن روایت را نیاورده روایت صحت را، یک روایت صحت را آورده، آن روایت تفصیلی صحت را نیاورده، و در تقدمش هم ننوشته که در باب تقدم این را گذاشت. چون هست در آنجا هست. به هر حال اگر تصحیح کردند بعدها دیگر نمی دانم.

ما دیروز این روایت متعرض شدیم، یعنی روایت را اجمالاً

بله آقا، نگاه کردید باب ۱۵، گاهی یک چاپی در این دستگاهها دادند که...

س: فرهنگ سبز است که آن هم چیزی نیاورده است. ناشر فرهنگ سبز

ج: حالا من اسم هایش را نمی دانم. شنیدم یک نسخه ای است که در این دستگاهها دادند، آن بهتر از این نسخه یعنی بعضی اغلاط را گرفته است.

س: ۱۴: ۰۷

ج: تقدم دارد اینجا، تقدم روایت حماد، این دارد روایت مرسله حماد را آورده است. اما آن روایاتی که در باب منها اجر القضاة، اصلاً اجر القضاة هست...

س: فقط همین یک مورد ۲۹: ۰۷

ج: تقدم یکی آورده؟

س: به عنوان الارجاعات

ج: ارجاعات...

س: تقدم فی روایات حماد

ج: بله، نه بعدش ندارد. و تقدم در باب ۱۰ ابواب ما یکتسب در تفسیر صحت، اقسام صحت، آنجا هم تقدم، همین گفتم که اشاره که آقایان اضافه بکنند به کتاب خودشان.

علی ای حال در کتاب دعائم الاسلام عن علی صلوات الله علیه انه قال عرض کردیم کتاب دعائم الاسلام به حسب وضع موجودی که دارد، مصادرش فعلاً موجود نیست. اشاره به مصادر ندارد، اما زیاد آنجایی که عن علی می گوید احتمال دارد که از کتاب علی باشد. حالا بعد اول روایت را بخوانیم معنا بکنیم بعد برسیم به مصدر و تحقیق آن مطلب. از امیر المومنین (ع) چون نقل کردند، قال لابد من عمارة و رزق للامیر، باید امیری باشد مثلاً رئیس جمهور، سلطانی باشد و برای او رزق... اصطلاح رزق را ظاهراً آن چیزی است که از بیت المال قرار داده می شود. که دیروز هم عرض کردیم. حالا از بعضی روایات مثل امثال صاحب جواهر و اینها این طور در می آید: بیت المال هم دو جور می شود فرض کرد. یک دفعه به عنوان به اصطلاح ما شهریه و حقوق باشد، یک مرتبه به عنوان اجرت عمل باشد. مثلاً از بیت المال برای قضای ماهیانه این قدر قرار بدهند، حالا می خواهد در طی این ماه پنج بار قضاوت بکند، چهار بار بکند، هر چه شد. یک دفعه از بیت المال به عنوان اجرت. صاحب جواهر می گوید این هم درست نیست. اجرت درست نیست. مثلاً بگوید شما بیایید در این قضیه قضاوت بکنید و این قدر به شما می دهیم. حالا اجرت تسامح است یعنی جعل است، چون قضاوت ممکن است کم و زیاد بکشد به لحاظ زمانی. مثلاً در چهار ماه پنج ماه یک بار این آقا را می خواهند برای قضاوت کردن، می گوید از بیت المال این قدر به تو می دهیم، در مقابل این قضاوت این قدر می دهیم، ظاهر عبارات جواهر و عده ای از اصحاب این هم حرام است، این هم جایز نیست.

یک چیزی که هست آن مسئله رزق ماهانه است. غیر از اجرت است.

س: ۱: ۴۱: ۰۹ این است که یک دفعه مثلاً می گوید اجر به آن هم رزق می گویند؟

ج: نه دیگر به آن اجرت می گویند. ایشان می خواهد بگوید اجرت بر قضاء مطلقاً حرام است ولو به این صورت. روشن شد؟ انشاء الله

من توضیحات را بعد عرض می کنم.

کیف ما کان در این روایت عرض کردم یک نکته ای را در نظر بگیرید که این خیلی مهم است. در آمدن اسماعیلیها در مصر، فاطمیون اصطلاحاً، به آنها دولت فاطمی می گویند. حدود دویست و سی و خرده ای سال اینها حکومت کردند و به اصطلاح ما حکومت شیعی مصطلح امروز ما آنها بودند، چون احکامشان همان احکام ما است دیگر امامی اثنی عشری، و اینها مدتی در مصر حکومت کردند. البته در ایران همین مناطق شامات، آن زمان شامات می گفتند که شامل همین سوریه و لبنان و این جاها بشود، شامل هر دو بشود. و اینها هم نفوذ داشتند، لکن نفوذشان به صورت همین به اصطلاح به قول بلانست گروه های امروز ما گروه های تروریستی، یعنی حسن صباح در همین قلاع الموت، البته اول الموت را گرفت آشیانه عقاب، بعد چند تا قلعه دیگر را هم گرفت در اطراف همان شمال جویبار قزوین به حساب. بعد هم قلاع اصفهان را گرفت که قلاع اصفهان بعد از مدتی ساقط شد، چون خیلی مرتفع نبود و تشکیلاتش قوی نبود، حکومت یعنی دولت بغداد بر آن مسلط شد. بعد هم قلاع قوهستان یا همین اطراف قاین فعلی آنجا را گرفت این قسمت هایی بود که در اختیار اسماعیلی ها در داخل ایران قرار گرفت. گروه های تروریستی بودند به اصطلاح امروزی ها فدائیان می گفتند که کارشان اقدام به ترور بود. مجموعاً حدود پانصد و خرده ای ترور مهم، حالا ترور جزئی جای خودش، از پادشاه گرفته تا وزیر تا نخست وزیر تا رئیس الوزرا تا قضات، تا به اصطلاح آن روز خواجهگان، مخصوصاً در یک مدتی به خاطر آمدن سلاجقه، کسانی که در اختیار سلاجقه بودند، تفسیری دارد حالا من وارد بحث تاریخی اش نمی شوم. و تشکیلاتشان توسط هلاکو از بین رفت، خلیفه بغداد در این مدت نتوانست کاری بکند. اما تشکیلات خود مصر زودتر از بین رفت. تشکیلات مصر قبل از تشکیلات چیز، زمان صلاح الدین ایوبی از بین رفت تشکیلات مصر. از زمان عبیدالله مهدی ۲۹۸ تا پانصد و نمی دانم بیست و پنج است، سی و یک است، چند است، که حکومت اینها در مصر از بین رفت. یک مدتی هم حتی اینها بغداد را هم گرفتند. خیلی قوی شدند فاطمی های مصر. یک مدتی بغداد را هم گرفتند. همان زمانی که شیخ طوسی بیرون شد دیگر. آن جریان فتنه مال این شد دیگر شیخ طوسی مجبور شد که از بغداد بیاید بیرون. چون تا یک مدتی به اصطلاح آن بساسیری، اردلان است اسمش یا چه، بساسیری، بساسیری از منطقه فسای شیراز است. نسبت به آن را بساسیر فسا را بساسیری می گفتند. ایشان از طرف خلیفه به اصطلاح فاطمی که در مصر بود حدود یک سال مسلط بر بغداد شد خلیفه هم از بغداد بیرونش کردند و تقریباً دنیای اسلام در اختیار شیعیان اسماعیلیه قرار گرفت. تا تمسک کرد به سلاجقه که در ماوراء النهر بودند، خوارزم، و سلاجقه آمدند که سنی های متعصبی بودند. خلیفه اینها را آورد و تشکیلات بساسیری و بعد حتی آل بویه و بعد شیعه، اصلاً کل آل بویه و شیعه و همه را از بغداد بیرون کرد. که من جمله هم شیخ مهاجرت کردند به نجف. این در همین جریان بساسیری و فتنه ای است که یعنی مشکلی بوده که بین فاطمی ها و عباسی ها بود.

عرض کردیم کرارا در آن زمان سه تا خلاف در اسلام بود. عباسی ها در بغداد بودند، فاطمی ها یا شیعه ها یا اسماعیلی ها در مصر بودند، و اموی ها در اندلس بودند. آن زمان سه تا. این در بحث های کلامی اگر دیده باشید، در تجرید هم هست مواقف هم هست، یکی از بحث های مهم کلامی آیا تعدد خلیفه را قبول کنیم یا تمام دنیای اسلام باید یک خلیفه باشد؟ خلیفه دوم بیعت برایش منعقد نمی شود. دوم و سوم بیعت بر او منعقد نمی شود. عملاً در دنیای اسلام سه نفر به عنوان خلیفه بودند. یک خلیفه عباسی بود که خب بیشترین مرکزیت و ما خود ماها انس ما با این است، یعنی ما تأثر حتی فرهنگ شیعی، فرهنگ اسلامی، چون ما خب در این منطقه بودیم، منطقه ای که در اختیار خلفای بنی عباس بود و در مصر و در جبال لبنان، همین به اصطلاح، و لاذقیه که سوریه باشد، لاذقیه نه، نزدیکش، نمی دانم یا حلب است یا حمص، یکی در دست فاطمی ها بود، به حساب فدائیان اسماعیلی آنجا بودند. یکی هم همین منطقه ای که الان در لبنان به اسم دوروز هست، چون آن هم فاطمی است، آن هم جزء دعوات فاطمی ها است. یعنی اینها خلافتشان در مصر بود، حکومتشان، در دو سه نقطه افراد داشتند که کارهای تروریستی به اصطلاح امروز می کردند یا به قول قدیمی ها قیله، اقتیال، آدم کشی می کردند، که در ایران هم اینها نفوذ داشتند. البته در ایران نفوذ قوی پیدا نکردند. نفوذشان بیشتر همین کارهای این طور بود. چون این قلاع هم صعب العبور بود نمی توانستند به آن برسند، شرحی دارد حالا نمی خواهم وارد شوم.

لذا اینها در حدود صد و هفتاد یک سال از وقتی که حسن صباح ظهور پیدا کرد تا وقتی که آخرین شخص این خاندان، البته حسن صباح بچه اش شراب خورده بود، بچه اش را این قدر زد تا مُرد. به اصطلاح والیانی که بعد از حسن صباح هستند بچه های حسن صباح نیستند. او وصیت کرد به حالا اسمش را یادم رفت، کیا امید به هر حال، ایشان را آوردند از شمال هم بود، آوردند در قلعه الموت و ایشان را، بچه های بعدی به اصطلاح نسل ایشان هستند البته ادعا کردند که از نسل خلیفه فاطمی مصر همان امام نذار، از نسل او هستند. به حسب ظاهر که نسل این آقا بودند، حالا به نسل هم نسبت می دهند. و همین هایی که الان در محله ها ظهور کردند آقاخان این هم از نسل آنها خودش را از نسل جماعت حسن صباح و نذار در قلاع الموت. به هر حال وارد این بحث تاریخی نمی خواهم بشوم. می خواهم اجمالاً یک صحنه ای روشن بشود از خلافت فاطمی که در آنجا بود. اینها طبیعتاً خوب دقت بکنید، یک مقدار زیادی تشکیلات حسن صباح صد و هفتاد سال، صد و هفتاد و یک سال با آمدن حسن صباح به قلعه الموت درست شد، و با کشته شدن رکن الدین خورشاه آخرین شخصی که از خاندان، از والیان، یعنی از منطقه الموت، این به دست هلاکو کشته شد، هلاکو امر کرد، با اینکه تسلیم کرد، آمد به طرف هلاکو طرف خراسان و خودش را تسلیم هلاکو کرد، بعد آمد حتی زنی از مغول گرفت. بعد هلاکو دستور داد خودش و خاندانش و بچه ها و همه را کشتند، قتل عام کردند کلشان را. تشکیلات آنها هم بعد از آن از بین رفت.

صد و هفتاد و یک سال فکر می کنم با قتل رکن الدین خورشاه صد و هفتاد و یک سال تقریباً اینها در این منطقه بودند.

منطقه شام هم دیگر آن مشکلات، آن که تقریباً زود از بین رفت، خیلی، اما بودند وجود داشتند، اما مثل وجودشان در ایران نبود.

علی ای حال یک نکته ای که در دعائم هست یک مقدار نکته اصلی اش این است که آن روایاتی را که یا مطالبی را که جنبه حکومتی دارد، این یک، اینها خیلی تقویت کردند. دو: روایتی که از آن بوی غلو در می آمد. اینها این را خیلی تقویت می کردند. یعنی آن حاکم را به صفات الهی فرض می کردند. این یک چیزی نیست که حالا این یک شرحی دارد خیلی عجیب است. و استدلال هم می کردند. من اول خیال می کردم شعر فقط می گفتند تا اخیراً یک رساله ای از خود مال قلعه الموت که چاپ شد، دوسه تا رساله اش چاپ شد، ۱۷:۳۸ سیدنا بابا، بابا سیدنا، بله، اصلاً رسماً قائلند که باید خداوند در هر زمانی در یک شخصی تجلی بکند. اصلاً رسماً قائلند و او صفات الهی دارد، حی است و قادر است و توانا است و مرید است و همان صفات الهی، قیوم است و الی آخره...

غرض اینکه لذا خوب دقت بکنید این احتمال ما به مناسبت بحث های خودمان، دادیم که برای اولین بار چون کسی نگفته، یک مقدار احتمال دادیم که این ابن غضائری که اینقدر تند است با خط غلو، خیلی تند است به مجرد ادعای به لغو حمله می کند یک مقداری ریشه های سیاسی هم در آن زمان داشته است. شاید برای اولین بار ما احتمال دادیم که مرحوم شیخ که راجع به ابن غضائری پسر صاحب همین کتاب رجال می گوید اخترم رحمه الله، یعنی جوانمرگ شد. احتمال دادیم اصلاً فاطمی ها او را ترور کرده باشند. یعنی با مناقشاتی که ایشان در روایات می کرد، خیلی از زیربنای فکری این فاطمی ها به هم می خورد. چون الان به هر حال یک شرحی دارد که یک وقت دیگر باید توضیح عرض بکنیم. این یک نکته ای است که باید در نظر گرفت. این به لحاظ سیاسی که حالا من وارد آن بحث نمی شوم.

نکته ای که ما همیشه در این مباحث خودمان داشتیم که خیلی جای توجه دارد، مصادر فکری دعائم اسلام است. یعنی دعائم الاسلام اصولاً قاضی نعمان از کجا نوشته است و یک توضیحاتی هم سابقاً عرض کردیم. بیشتر صحبت های ما راجع به مصادر ایشان جنبه حدس داشت. ما می دانستیم یک مقدار از کتب معروف ما در اختیار اینها بوده است. یک وقتی هم فکر می کردیم که حالا رابط چه بوده، رابط مثلاً کتب حسن بن محبوب، کتب حسین بن سعید، کتب معروفی داشتیم ما، در اختیار اینها بوده، و چیزهایی هم نقل می کنند که الان در کتب ما نیست. این هست. مثلاً کتاب سکونی به احتمال زیاد می دانیم که در اختیار ایشان بوده است، چون زیاد نقل می کند که در کتاب سکونی، اینها بود تا اخیراً یک رساله ایضاح از ایشان چاپ شده، در آن رساله ایشان مصادرشان را نوشته است. این تا حالا چاپ نشده بود. این تازگی چاپ شده است. البته ما حدسمان درست درآمد تا یک حدی اما افق تازه ای را باز کرد این کتاب ایضاح. چند دفعه عرض کردم یک نسخه

منحصر به فرد هم دارد. نسخه هم ارزش نسخه شناسی ندارد، صاف است از اول تا آخر نه تملکی مملکی قرائتی، بلاغی ملاغی، یک چیزی مثلاً آثار این عکسی که تصویری که از نسخه دیدم منحصرأ در اختیاریکی از این مستشرقین آلمانی است، زنده هم هست پیرمرد است، منحصرأ این نسخه در اختیار ایشان بوده، البته یک فتوکپی از این، نمی دانم حالا شاید مثلاً چهل پنجاه سال قبل کتابخانه آستان قدس مشهد هم دارد. آن فتوکپی همین نسخه است. ظاهراً تا آنجایی که ما می دانیم منحصر است در دنیا فعلاً این نسخه منحصر است. به هر حال فعلاً چاپ شده این نسخه.

س: آن هم دست مستشرق است؟

ج: دست خودش است، مال اوست، مالکش است.

علی ای حال این چاپ شده و این نسخه خیلی آفاق جدیدی را برای ما باز کرد. اولاً کتاب سکونی ظاهراً اگر هم دقیق ترش بوده همین نسخه جعفریات بوده. کاملاً واضح است که کتاب جعفریات در اختیار ایشان بوده است. راجع به جعفریات هم صحبت کردیم. ما اصولاً اگر یاد آقایان باشد همیشه راجع به میراث های اصحاب که صحبت می کنیم، یکی از صحبت های ما راجع به بخش تأثیر جغرافیایی میراث است که این میراث ها از کجا هستند. مثلاً ما میراث خراسان داریم، میراث سمرقند، ما خراسان، آخرین حد خراسان ما کشف و سمرقند است. خب چه مقدار از کشف و سمرقند به ما رسیده، مثلاً تفسیر عیاشی هست، رجال کشی است، اینها را ما توضیحات دادیم، میراث بصره داریم، میراث کوفه داریم، میراث قم داریم، آذربایجان داریم، میراث شام داریم، میراث مدینه داریم، میراث یمن داریم، غرض اینها را ما یک توضیحاتی در محل خودش دادیم. میراث مصر ما خیلی کم است، فوق العاده کم است. این هم به مناسبت مصر. و آنچه که ما الان از میراث مصر داریم بعد از حکومت فاطمی ها است. شواهد حالا اسماعیلی ها خیلی گنده اش کردند چون عرض کردم کرارا بعد از مرگ اسماعیل حالا در سال ۱۴۵ یا ۱۳۸ است ۱۴۵ اسماعیلی ها محمد پسرش را امام می دانند. در روایات ما در می آید که ملعون هم هست حالا خیلی، یک قصه ای هست که نسبتاً که نمایی کرد برای موسی بن جعفر (ع) حتی که بچه های من را یتیم نکن، این در بعضی از تواریخ به محمد نسبت داده شده، در بعضی به علی برادر ایشان، علی بن اسماعیل و محمد بن اسماعیل. عرض کردم و لذا گفتم بعضی از تواریخ. که آن کسی که این سعایت را نزد هارون کرد و سبب شهادت حضرت شد، یا محمد است یا علی است که نسبت به عموی شان چنین کاری را انجام دادند، حضرت موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما.

.....
علی ای حال کیف ما کان آن وقت فرض کنید ۱۵۰ سال است بگویم تا ۳۰۰ این فتره ای است که ما از نظر علمی و تاریخی چیز درستی از آن نداریم. تاریخی یعنی مراد مطلقاً سنی ها نوشته باشند. چرا ما فقط اسم محمد بن اسماعیل داریم. ایشان چه کاره بود، چه کار می کرد، چه تشکیلاتی داشت، خبری نداریم. اسماعیلی ها می گویند امام بود، نمی دانم دعایش را فرستاد، عمالش را، یک چیزهایی نقل می کنند. بعد پسر او و باز پسر او سه تا امام هستند تا سال ۳۰۰ که ۲۹۸ عید الله مهدی در مصر اعلام خلافت کرد. اصطلاح اسماعیلی ها این دوره را می گویند ائمة الستر و ما هم معلومات نداریم.

اجمالاً معلوم می شود عده ای از شیعه رفتند آنجا حتی از اولاد ائمه. این کتاب جعفریات عضو کردم مال اسماعیل پسر موسی بن جعفر (ع)، غیر از اسماعیل پسر امام صادق (ع). این شخص که برادر حضرت رضا (ع) است تا سال ۲۱۰ مدینه ساکن بود. این را داریم ما. اما نجاشی می گوید سکنه و هو وروده بمصر، چون مصر زمینه همین به اصطلاح به تعبیر امروز انقلاب شیعی بود، یعنی این حکومت شیعی زمینه، معلوم می شود رفتند، ما هم داریم، این را ما داریم، اما دقیقاً ورود ایشان تا کی بوده، چون ایشان یک پسری هم به نام موسی دارد، موسی و اسماعیل در سند جعفریات هستند، اصلاً جعفریات توسط این دو نفر است. موسی پسر اسماعیل و اسماعیل پسر موسی بن جعفر (ع). ایشان دارد سکنه و هو وروده بمصر، مصر در آن زمان اصطلاحاً یعنی مرکز انقلاب به اصطلاح امروز ما. مخصوصاً خلفای فاطمی یک نوع اشتراکی را هم قبول داشتند، یک نوع حکومت سوسیالیستی داشتند. یک نوع هم تنظیم حزبی همین تنظیم هرمی که الان اصطلاحاً ما داریم که از شروع می شود تا رأس هرم، تنظیم هرمی و اصطلاح حزبی هم اسماعیلی های مصر داشتند. دقت می کنید؟ این یک عده ای هستند خود آنها چیزهای مفصلی نوشتند. بعد از اسماعیل پسرش بعد از آن پسرش، یک چیزهایی که...

عرض می کنم ما غیر از خود اسماعیلی ها راهی به صحت آن مطالب نداریم. هر چه هست خودشان هر چه گفتند. اصطلاحاً ائمه ستر می گویند. بله، از عید الله مهدی و تشکیل حکومت در مصر چرا خبر داریم. خیلی هم قوی می شود خیلی هم حکومت علمی است، حکومت اسماعیلی ها یکی از حکومت های علمی تاریخ است. اصولاً احتمال قوی دارد اسماعیلی ها علم یعنی فیزیک و شیمی و خود این جابر بن حیان اگر وجود خارجی داشته باشد، اسماعیلی می دانند، جزء دعوات اسماعیلی ها می دانند، یعنی جزء بزرگان اسماعیلی می دانند. اگر وجود خارجی داشته باشد.

س: مؤسس الاظهر هستند دیگر اینها؟

ج: بله، در ۳۸۷ به نظرم. ۳۸۷ سال ۳۸۷ این مسجد را بنا کردند به اسم حضرت زهرا(س) اسمش را اظهر گذاشتند، جامع الاظهر. عرض کردم الان سالهاست در مصر غیر از آن، آن مسجد است مثل همین حالت مسجد اعظم خود ما دارد، درس‌ها هم آنجا هست و به صورت رواق است. رواق الاتراک، رواق الفلان، رواق رواق در آن درس‌های علمی. اخیراً چند سالی است که یک دانشگاه هم درست کردند که یک فروعش هم خارج از مصر است اصلاً، خارج از قاهره نه خارج مصر، خارج قاهره، آن جامعة الاظهر است. این گاهی آقایان ایرانی ما بین این دو تا اشتباه می‌کنند.

جامع الاظهر غیر از جامعة الاظهر است. جامعة الاظهر یک دانشگاه است. دانشگاه رسمی است، همین علوم و دانشگاه، لکن تابع اظهر است. جامعه در لغت عرب به معنای دانشگاه، جامع یعنی مسجد، این دو تا. یک جامع الاظهر داریم که مسجد است چون می‌گویم دیدم غالباً اشتباه می‌کنند. یک جامعة الاظهر داریم، جامعة الاظهر دانشگاهی است که یک چند سالی است که در مصر راه افتاده. همان نظام دانشگاهی که الان ما متعارف داریم، لکن تابع اظهر است.

س: منتها آن جامع الاظهر هم باز علمیت هم دارد دیگر؟

ج: بله، علم است اصلاً فیزیک و شیمی و اینها

این مسجد است که دو تا مناره دو قلو دارد به اصطلاح. عکس زیبایی هم دارد.

س: مسجد را دارم می‌گویم، علما هستند؟

ج: بله هستند. مشیخه اظهر دارد، علما دارد، اتاق‌های درس دارد، همین بحث آخوندی ما است یعنی بحث فقه و اصول و حدیث و..

س: نظرات فقهی‌شان هم از همان جا است؟

ج: اینجا، از مشیخه اظهر داده می‌شود.

علی‌ای حال کیف ما کان از بحث خارج شدیم جای دیگر رفتیم. یک نکته اساسی‌اش می‌خواستم دو تا نکته را عرض بکنم. یکی مصادر کتاب دعائم الاسلام، یکی هم نحوه انتخاب روایات. یعنی به اصطلاح مثل حوزه‌های ما تا قبل از تشکیل مثلاً جمهوری اسلامی احادیث ولایی و احادیث اداره را کمتر متعرض می‌شدند، اینها طبیعتاً چون تشکیل حکومت دادند روی بحث‌های ولایی و اداری بیشتر رفتند. چون نظام اجتماعی درست کردند. روشن شد؟ می‌خواهم این نکته را عرض بکنم.

این که مثلاً فرض کنید این روایت الان در نزد ما نیست. چرا؟ چون شیعه عمارتی نداشت، قاضی نداشت، تشکیلاتی نداشت. اما این روایت در دعائم آمده است، چون آنها داشتند. و این کلام را به امیر المومنین (ع) منصوب کردند که امیر المومنین (ع) می فرمایند که ما در اداره جامعه باید آن ارکان اداره جامعه را داشته باشیم، خوب دقت کنید، جامعه بدون آنها نمی شود. و برای اینکه آن کار را هم انجام بدهیم باید برای آنها شهریه قرار بدهیم. نمی توانیم فردی بکنیم بگوئیم آقا شما بیا استاندار اینجا بشو، اگر پول داشتی با پول خودت زندگی کن، پول نداشتی همین جور درویشی زندگی کن، ما کمی به تو پول بدهیم تا حالت درویشی... نه این نمی شود، اداره نمی شود. ببینید لابد من امیر من عماره و رزق للامیر، ما باید به اصطلاح تشکیلات اداری، مدیر، امیر در اینجا شامل استاندار است، یک کسی باشد، و بعد هم باید برایش شهریه قرار بدهیم. هر منصب اجتماعی که لابد است، این باید برایش تعیین مالی هم بشود. لابد من امیر، من عماره و رزق للامیر، لابد من عریف، عریف در اصطلاح آن روز تقریباً اگر بخواهیم اصلاً ما به اصطلاح امروز ما یک چیزی شبیه سازمان ثبت احوال و بعضی از این دفاتر و اینها، عریف اصطلاحاً کسی بود از ماده عرف، در ماده عرف در لغت عرب اشتقاقاً متعددی شده که در آن ماده عرفان مطرح شده است. مثلاً عراف، عراف به کسی می گفتند که منجم بود، کاهن بود، امسال این می شود فلان می شود، من اتی عراف او کاهناً، این عرفانش، عرفان غیبیات است، دقت می کنید؟ نه اینکه لفظ عوض شده، عراف اصلاً ماده معرفت است، لکن ادعا می کرد معرفت غیبیات. اگر معرفت غیبیات باران می شود، چنین می شود، بچه دار می شوی یا نه، این را می گفتند عراف. این عریف هم از همان ماده است. عریف اصطلاحاً شبیه سازمان ثبت احوال بود. خود امیر المومنین (ع) در کوفه این کار را کردند دیگر.

چون کوفه عرض کردم در ابتدای تأسیس به صورت پادگان بود، و مخصوصاً زمان حضرت امیر (ع) عده زیادی از یمن آمدند به احترام حضرت امیر (ع) چون اصلاً یمن به دست حضرت امیر (ع) مسلمان شدند، آمدند به کوفه، آن وقت اینها خیمه خیمه ای بود، حالت خیمه داشت، یعنی حالت هنوز شهری نشده بود، تدریجاً شهر کردند. آن وقت اسباع بود بعد اربعاع شد، آن وقت هم مثلاً فرض کنید حمدان یک طرف بودند، فلان عشیره یک طرف بودند. و غالباً هم خب مثلاً اینها مجموعه ای ده تا بیست تا پنجاه تا خیمه یک طرف بودند و آنها یک طرف بودند. که بعد تدریجاً تبدیل به خانه شد. بین اینها هم خواهی نخواهی فارق بود، این فضای فارق در آن یک آشغالی می ریختند، کناسه به آن می گفتند، این کناسه اصطلاح کناسه کوفه هم به خاطر همین است. آن وقت این تدریجاً که این جاها بزرگ شد، این فاصله ها پر شد، یکی دو جا از این فاصله ها ماند، بزرگ هم بودند، همین کناسه ای که زید را دار کشیدند. این فاصله مثل یک میدانی شد، تدریجاً شبیه شد مثل یک مثلاً مرکز شهر، محوریت شهر کوفه، می نشستند گعده می کردند به قول ماها، چای می خوردند، چای که آن زمان نبود، می نشستند صحبت می کردند.

س: قهوه بود

ج: لذا، هان، قهوه هم خیلی نبود. لذا گعده می کردند به قول ما. این شد محوریت شهر. زید هم برای همین اینجا به دار کشیدند.

س: که در ملاء عام باشد.

ج: بله، در ملاء عام باشد. می آمدند و می رفتند. معروف ترین کناسه همین است حالا کناسه بنی فلان حالا اسمش یادم رفته است.

غرض این یک چند تا کناسه کوچک دیگر هم بود، اما این کناسه اساسی شهر بود. بعدها کناسه نبود یعنی محل آشغال ریزی، میدان بود، میدان عمومی بود، جنبه اینکه مراجعات آنجا بود. رفت و آمد و خرید و فروش و یعنی یک محل پرترددی بود، لذا زید را دستور دادند همان جا در این کناسه، البته اعدام زید، صلیب کشیدن زید سال ۱۲۰ است خیلی بعد از زمان حضرت امیر(ع) است.

غرضم این است که آن وقت مثلاً حمدان یک نفری داشت که می آمد نزد حضرت، می گفت آقا در این ماه مثلاً دو تا بچه اضافه شده، چند تا کم شدند، چند نفر مردند. آمار می داد، چون طبق آمار به اصطلاح امروزی ها مثل همین یارانه مستقیم، یارانه نقدی هست، پولی را مستقیم به افراد می دادند. این پول هم عرض کردم معظمش خراج بود، خمس نبود، اصلاً خمس در بیت المال نیست. اشتباه نشود. زکات بود و خراج بود. خراجی که از اراضی می آمد یا جزیه ای که می آمد، این را مستقیم تقسیم می کردند. آن وقت افرادی بودند که می آمدند می گفتند آقا مثلاً می آمد حالا یک پولی آمد، مثلاً خراج مهم اولین خراج مهم هم در دنیای اسلام مال عراق بود.

س: خراج با زکات تفاوت دارد؟

ج: طبعاً خراج روی زمین است.

انشاء الله خراج و مقاسمه بعد خواهد آمد. چون شیخ دارد بحث خراج را یک مقداری هم ایشان توضیح، توضیح تاریخی اش را بگذارید آنجا من عرض می کنم.

در سال اول که عمر اولین کسی بود که خراج را گرفت، خراج عراق را. هجده میلیون درهم بود. خب مبلغ سنگینی بود یعنی انصافاً هجده میلیون درهم، حالا من دو سه تا آمار اگر امروز رسیدم می خوانم تا معلوم شود هجده میلیون درهم، مثلاً ابوبکر می گویند بعد از اینکه خلیفه شد، چون بزاز بود، لباس ها را برداشت برود بازار بزاز می گفتند آقا نمی شود تو خلیفه شدی یعنی چه بروی بزاز می گفت خب من چه کار کنم، زن و بچه ام خرج می خواهند، خب زن دارم بچه دارم، نمی شود، گفتند خیلی خب رزق برایت، می خوانیم روایتش را. این که در

تاریخ ثبت شده ماهانه اش را هم ذکر کردند، روزی دو درهم. یعنی در اصطلاح ماه، به طور متعارف شصت درهم و در سال چون سالانه می دادند، آن وقت میزان در هزینه و بودجه را سالانه حساب می کردند چون روی حساب کشاورزی سالانه بود. در سال تقریباً ۷۱۰ درهم. شهریه، شهریه شریح قاضی با اینکه بعد از ابوبکر در کوفه است، ۵۰۰ درهم است. این شهریه ها ضبط شده است که شهریه آن در سال ۷۱۰ درهم، چون به طور طبیعی سال را ۳۶۰ حساب می کردند، لکن هم سال شمسی از ۳۶۰ بیشتر بود، سال قمری هم از ۳۶۰ کمتر بود، ۳۵۴ روز است و کیسه اش هم ۳۵۵ روز است.

لکن اصطلاحاً ماه را ماه به اصطلاح کامل، ماه عددی، ماه عددی اصطلاحشان ۳۰ است، غیر از ماه رسمی، آن ۲۹ می شود و ۳۰ می شود. اما ماه عددی همیشه ۳۰ است. شما مثلاً یک ماه روزه که می خواهید بگیرید اجاره روی ۳۰ روز حساب می کنند، ۲۹ حساب نمی کنند. اصطلاحی دارند. روی ۳۰ که حساب بکنیم، ۳۰ در ۱۲ می شود ۳۶۰ که مثلاً سالی می شود ۷۱۰، آن وقت این هجده میلیون درهم را حساب بکنید با شهریه مثلاً خلیفه ۷۱۰ درهم است. بعد ۲۴ میلیون است بعد تا ۳۶ میلیون آماری است که از کوفه ما داریم که فقط خراج فقط کوفه حالا غیر از کشورهای دیگری که فتح کردند و درآمدها، غیر از زکات، وضع درآمدی را هم، لذا وقتی خراج می آمد، حضرت امیر(ع) این عرفا به آنها می گفتند، عریف را احضار می کردند، می گفتند آقا حمدان، می گفت بله، در این مدت چند نفر مردند، چند نفر به دنیا آمدند، اینها را آمار می داد، حضرت طبق آن آمار به اینها پول می داد و عرض کردیم که پول اولیه به صورت مساوی بود. پولی هم نبود حالا که خیلی چیزی هم نبود که حالا مساوی باشد. عمر در حقیقت طبقات قرار داد، آن طبقات را عمر قرار داد که مثلاً بدری ها را پنج هزار درهم، غیر بدری ها را سه هزار درهم، بچه ها سه هزار درهم، به استثنای حسنین(ع) هر کدام پنج هزار درهم، زن های پیغمبر(ص) شش هزار درهم به استثنای عایشه و حفصه هر کدام ۱۲ هزار درهم...

س: این وجه شرعی ندارد یعنی؟

ج: هان، یکی از کارهایی که امیر المومنین(ع) کرد که مشکل درست کرد برای خودشان، تساوی، گفتند نمی شود، همه باید مساوی باشند. سر و صدا کردند، عثمان اولین کار را عثمان کرد گفت حفصه و عایشه هم مثل بقیه، این که علیه عثمان هم قیام شد و کشته شد بدبخت، غرض اینکه تمام دعوای تاریخ بر پول می چرخد به قول آن آقا.

اینها نسبت اینها به این نسبت بیان شده که من حالا نمی خواهم وارد شرح این قصه بشوم.

یکی از مشکلاتی که امیر المومنین (ع) درست شد، فرمودند نه تساوی باید باشد، فرقی نمی‌کند، بچه و بزرگ و بدری و غیر بدری و اینها، ضبط شده این مقدار آمار مالی. عده زیادش در مسائل.

آن وقت حاسب هم، این لابد من عریف و رزق للعریف روشن شد؟ مراد

س: هر قبیله‌ای یک عریف داشته..

ج: هان، هر گروهی یک عریف داشته است. تقریباً الان زمان ما معتمد مثلاً، معتمد محل یا شبیه شورای شهر است مثلاً فرض کنید یک

چیزی شبیه به آن. یک چیزی یک مجموعه‌ای ما بین شورای شهر و ما بین سازمان ثبت احوال و دقت فرمودید؟

لذا تدریجاً البته این عریف گاهگاهی یواش یواش برای خودش ادعای سلطنت هم می‌کرد، می‌گفت چون اینها می‌گفتند اگر اسم ما را

بنویسد پول گیرمان می‌آید، یا مثلاً فوت کرد، می‌گفتند فوتی را اعلام نکن تا پول بدهند، مثل همین راه‌هایی که الان متعارف است. همیشه

از این حرف‌ها بوده

لذا در بعضی از روایات دارد که عریف بوی جنت را نمی‌شنود، حرام علی العریف، این عریف در اینجا مراد این است. یعنی آن عریفی

که بعد تشکیل، مثل پلیس خب پلیس برای اداره جامعه است، خب خیلی پلیس‌ها منحرف شدند رشوه گرفتند، این کارهایی که، که مثلاً

می‌گویند پلیس آدم خوبی در نمی‌آید. این نه مفهوم آن واقعی خارجی است. غرضم این لابد من عریف، این به مفهوم عام عریف است.

آن که الجنة حرام علی العرفا، مراد آن عرفا، جمع عریف است. عرفا هم به معنای منجم است. این در لغت عرب جابجا استعمال بشود،

روشن بشود که اصلاً اینها ما مشکل داریم.

البته ما باز عرفه، مثلاً معرف، معرف یعنی کسی که در عرفه حاضر شده باشد، چون ماده عرفه هم هست، ما یک مشکل دیگر غیر از عرفه

شناختن، خود آن منطقه عرفه در مکه آن هم باز از آن اشتقاق دارد. خب در لغت عربی این نکات و ظرافت‌ها.

خوب دقت کنید امیر المومنین سلام الله علیه می‌فرمایند برای اداره جامعه یک ارکان کلی دارد. دقت کردید؟ سر این که فرض کنید

اسماعیلی‌ها روی این حدیث کار می‌کنند، در شیعه نیامد، من قوی می‌دانم که این در کتاب سکونی بوده است، شیعه هم هیچ چیزی از آن

را نقل نکرده، الان در کتب ما هیچ چیزی نیامده از این روایت. چون ابتلاء به آن نداشتند، چون شیعه عریفی نداشت، امیری نداشت، یک

مشت یک افرادی گوشه قم بودند، گوشه بغداد بودند، گوشه کوفه بودند، در آن حدی نبود که عریفی برای آنها باشد.

س: اینها هم به هر حال از بیت المال استفاده می کردند دیگر؟

ج: اینها بله خب، امام می فرمایند لابد من عریف، عریف برای...

پس مراد این عبارت امروز و قتمان گذشت به قضایای خارجی، مراد از این عبارت این است که نظام اجتماعی دارای ارکانی است. این ارکان را باید از بیت المال اداره بکنیم. این خلاصه مطلب. به طور طبیعی امروز می خواهیم بگوییم. اما این تعبیر رفته در آن زمان، یکی عمارت است امیر می خواهد، امیر شامل استاندار، پادشاه، رئیس جمهور الی آخره، عریف می خواهد که توضیحش را دادیم و رزق للعریف، لابد من حاسب، اداره دارایی، اداره مالیات، ما باید حاسب داشته باشیم و لابد من قاض و رزق للقاضی، قوه قضائیه، ما باید قوه اجرائیه داشته باشیم، قوه قضائیه داشته باشیم، لوازم اینها هست، اینها ارکان اجتماعی هستند. ارکان اجتماعی را هم باید از بیت المال بدهیم. روشن شد؟

س: خیلی نکات لطیفی است

ج: دقت می کنید؟

س: آن موقع این نظام اجتماعی...

ج: این را این جور معنا نکنید نه خصوص عناوین. لابد من قاض و رزق للقاضی، بعد می فرماید و کره ان یكون، اما امیر المومنین (ع)

علاقه نداشتند رزق القاضی علی الناس، الذی یقضی لهم ولكن من بیت المال. دیگر بقیه شرح حدیث فردا، امروز تمام شد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين